

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

ا.م. شیری

۱۲ جنوری ۲۰۱۸

ما محکوم به دور هم جمع شدن هستیم!

در جهان کنونی هیچ انسان خردمندی را نمی‌توان سراغ داشت که از روی علم و آگاهی و به اتکای خرد و دانش خویش باور داشته باشد که نظام سرمایه‌داری یک دستگاه شایسته و لایق جامعه انسانی امروزی است و هنوز امکانات خود برای ترقی و پیشبرد جامعه را به طور کامل از دست نداده است. امروز کمتر کسی نظام سرمایه‌داری را بخشی از تاریخ تکامل اجتماعی نمی‌داند که دیگر به گذشته جامعه بشری تعلق دارد. با این همه، هنوز این نظام فرتوت، به موجودیت خود ادامه می‌دهد و هر روز بیش از روز پیش بر مشکلات و شوربختی‌های جوامع بشری می‌افزاید. چرا؟

همچنین، در دنیای امروزی کمتر انسان عاقلی نمی‌داند که همه و یا حداقل، اکثریت قریب به اتفاق حاکمیت‌های سرمایه‌داری در کشورهای مختلف جهان از حمایت و پشتیبانی واقعی ۵ - ۶ درصدی و یا در بهترین حالت، ۱۰ درصدی جمعیت کشور تحت حاکمیت خود برخوردار هستند و سیاست‌ها و برنامه‌های آنها در سمت و سوی خدمت به اکثریت جامعه قرار دارد. با این همه، چرا و چگونه به حاکمیت خود ادامه می‌دهند؟

به نظرم، اولین و جدی‌ترین پاسخ این دو "چرا"ی بزرگ این است که خلاف برخی تصورات، تفرقه، تشتت و پراکندگی فکری، سازمانی و سیاسی نیروهای ترقی‌خواه و پیشرو جامعه، خلاء ناشی از عدم حضور فعال احزاب رزمنده کارگری-کمونیستی باعث تداوم وضع موجود می‌باشد نه قدرت سیاسی، اقتصادی، پولیسی-امنیتی و نظامی دستگاه سرمایه‌داری. این امر، امروز، در شرایط بحران مالی-اقتصادی عمق یابنده سرمایه‌داری، بیش از هر زمان دیگری روشن است و نشان می‌دهد که نظام امپریالیستی و حاکمیت‌های سرمایه‌داری، دیگر به اتکای کنترل شدید پولیسی جامعه، به حساب نیروی قهریه و سرکوب نمی‌توانند به بقای خود ادامه دهند. ناکارآمدی و ناتوانی راهکارهای نظم موجود در جریان جنگ‌های امپریالیستی دو دهه اخیر، به خصوص در جریان شکست سنگین ماشین نظامی امپریالیسم در افغانستان و عراق بشدت مشهود است. ارتش‌های مسلح به پیشرفته‌ترین سلاح‌های کشتار جمعی و فردی امپریالیسم آمریکا و اروپا و امارات (مجموعاً ۴۴ کشور) چنان هزیمت سختی را در این کشورها متحمل شده‌اند که دیگر مدیریت جنگ را از دست داده، برای مصالحه با همان "تروریست‌ها" که به بهانه جنگ با آنها به منطقه آمدند، التماس می‌کنند، از جبهه‌ها فرار می‌کنند و یا در هراس از افزایش تلفات نظامیان اشغالگر، نیروهای مزدور بومی را به جنگ با نیروهای مخالف اشغالگری و نیروهای مقاومت ملی وامی‌دارند با این امید که جنگ‌های امپریالیستی را به جنگهای داخلی با حضور اشغالگران تبدیل نمایند. سران امپریالیسم در محاصره کامل پولیس کنفرانسها تشکیل می‌دهند،

مخفیانه به کشور های اشغالی سفر می‌کنند، سیاست‌ها و رویکردهای به اصطلاح ستراتیژیک جدید، تنظیم می‌نمایند و ... به موازات همه اینها، امپریالیسم در زمینه اقتصادی نیز به بن بست کامل رسیده و هر روز بیش از روز پیش در باتلاق بحران مالی -اقتصادی فرومی‌رود. به همین دلایل ساده، می‌توان گفت: علت جان سختی امپریالیسم، عامل عمده و اساسی تداوم موجودیت دستگاه سرمایه‌داری، پیش از همه، نه ناشی از توانایی‌های نظامی، امنیتی و اقتصادی آن، بلکه، محصول تشنت و تفرقه شدید در میان نیروهای مردمی، نفوذ گسترده افکار و روحیات فردگرائی در جامعه، خلاء ناشی از عدم حضور سازمان مبارز طبقه کارگر در جامعه و به طور کلی، پراکندگی و ضعف نیروهای تحول‌طلب می‌باشد. بورژوازی در تمام دوره موجودیت خود، هیچ‌گاه از تلاش برای شکستن ضرورت سازمانیابی توده‌های کار و زحمت و تبدیل جامعه انسانی به افراد منفرد غافل نبوده است.

علل تفرقه و پراکندگی در جبهه انقلاب کدامند؟

در پی‌کاوی ریشه‌های تفرقه در جنبش کمونیستی -کارگری روشن می‌شود که علل و عوامل متعددی در شکستن وحدت و یگانگی صفوف جنبش ترقی‌خواه مؤثر بوده و همچنان به فعالیت‌های تخریبی خود ادامه می‌دهند. در اینجا، بخش‌هایی از مهمترین موارد این علل و عوامل مورد توجه قرار داده خواهد شد. در همین راستا، با قطعیت می‌توان گفت: اولین و عمده‌ترین آنها، این است که در اثر فعالیت‌های جهل‌پرورانه و حیل‌گرانه بورژوازی، بخش قابل‌ملاحظه‌ای از نیروهای طبقه کارگر به دنبال سوسیال -دموکراسی کشیده شدند و سوسیال -دموکراسی، این گرگ میشینه‌پوش نیز به سهم خود چنان ضربات هولناکی بر پیکر جنبش چپ وارد آورد که در مقایسه با ضربات فاشیسم سرمایه‌داری بر آن، اگر سنگین‌تر نباشد، سبک‌تر هم نیست.

بی‌سازمانی و تبلیغ تشکیلات به اصطلاح افقی از سوی ناتوی رسانم‌ی و یکسری جریانات به اصطلاح سیاسی، به خصوص بعد از انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری در بهار و تابستان سال ۱۳۸۸ را شاید بتوان به عنوان بارزترین شاهد و نمونه انکارناپذیر ترویج فردگرائی در جامعه به حساب آورد. این شیوه‌ای بود که بی‌تردید از سوی سیاست‌گزاران و جامعه‌شناسان امپریالیسم به طور مستقیم و یا غیرمستقیم بر مردم ایران و جهان با مهارت خارق‌العاده‌ای دیکته شده و اغلب جریانات سیاسی نیز همچنان که گفته شد، در این دام گرفتار شدند. در حال حاضر، شمار زیادی از زنده‌ترین کادرهای جنبش کمونیستی -کارگری ایران و حتی جهان، خود را با همین "بازی‌های" اینترنتی سرگرم ساخته، به کارهای غیرخلاق و بیهوده مشغولند. غافل از این که نه به کمک سایت‌های اینترنتی و نه به یاری صندوق‌های رأی بورژوائی نمی‌توان به عدالت اجتماعی دست یافت.

وجود وب‌سایتها و وبلاگهای پرشمار که به قول یکی از همراهان، تعداد آنها و نویسندگانشان به مراتب بیشتر از طبقه کارگر ایران است، خود یکی از بارزترین نشانه‌های فردگرائی و تفرقه در جنبش ترقی‌خواهی کشور ما به شمار می‌رود و تا زمانی که جنبش به این واقعیت پی نبرد که "یکی مرد جنگی به از صد هزار"، به عبارت دیگر، چند سایت درست و حسابی منعکس‌کننده نقطه‌نظرات مختلف در داخل جنبش چپ، بهتر از هزاران سایت اینترنتی است، این وضعیت برزخ در میان مبارزان عدالت‌خواه همچنان ادامه خواهد داشت.

بورژوازی همانطور که تمام عرصه‌های دستاوردهای علمی و تکنولوژیکی را در جهت افزایش فشار بر انسان و تشدید بی‌عدالتی به کار گرفته است، اینترنت، این دست‌آورد علمی -تکنولوژیکی و سریع‌ترین وسیله ارتباطی را نیز در جهت توسعه فردگرائی و دوری از سازمانیابی توده‌ها به کار گرفته و همزمان با آن، با ساختن دشمنان خیالی و تروریسم، جامعه را هر چه بیشتر زیر کنترل حاکمیت‌های بورژوائی درمی‌آورد. این سیاست دغل‌کارانه امپریالیسم، خود را در

همزمانی اوج‌گیری اعتراضات گسترده مردم فرانسه، انگلیس، آلمان، ایتالیا، یونان و سایر کشورهای اروپایی با "هشدارهای پیاپی در مورد خطر عملیات تروریستی اروپا" و "کشف بسته‌های پستی حاوی مواد منفجره" بروشنی آشکار ساخت. روند حوادث نیز نشان داد که این "هشدارها" و "بسته‌های پستی"، بازی‌هایی بودند در چهارچوب "شوک درمانی". بهانه‌هایی بودند برای پر کردن ارتش و پولیس و ژاندارم به خیابان‌های شهرها، برای سفت‌تر کردن کمربند امنیتی به دور جامعه، برای سرکوبی خشن مخالفان نظم غیرانسانی موجود و برای جلوگیری از سازمانیابی توده‌های ناراضی.

برخی صاحب‌نظران، تجزیه‌اتحاد شوروی و تخریب سوسیالیسم را به عنوان علت و عامل اصلی شکستن باورها و به تبع آن، تشدید تفرقه در جنبش انقلابی می‌شمارند. البته، نمی‌توان منکر این واقعیت تلخ بود و تأثیر منفی پدیده‌های شکست و ناکامیابی بر افکار و اندیشه، روحیات و اخلاق انسانها را نادیده گرفت. ضمن این که اوضاع نابسامان جنبش عدالت‌خواهی در بیست سال اخیر نیز آن را بروشنی ثابت می‌کند، اما به دو دلیل ساده، مشکل بتوان این فاجعه حذف اتحاد شوروی از نقشه سیاسی جهان را علت و عامل اصلی تفرقه شدید در جنبش چپ حساب کرد. چرا؟ برای این که: اولاً - پراکندگی و تفرقه در میان نیروهای انقلابی قبل از این فاجعه بزرگ تاریخ هم وجود داشت و ثانیاً - انقلاب کبیر اکتوبر قریب پنجاه سال پس از قلع‌و‌قمع خونین کمون پاریس، بدون پشتیبانی سیاسی، مادی و معنوی هیچ اردوگاهی پیروزی گردید. بنا بر این، فقط به علت فقدان حزب رزمنده کارگری مورد اعتماد توده‌های کار و زحمت، سازمان اصلی رهبری‌کننده انقلاب و رهبرانی با اراده و عزم خارا، چه در سطح ایران و چه در مقیاس جهان است، که نظام سرمایه‌داری می‌تواند با تمام اعوجاجاتش به حیات خود ادامه دهد نه فقدان کشوری مانند اتحاد شوروی.

تعقیب و پیگرد دائمی، سرکوبی و کشتار بی‌امان کمونیست‌ها به موازات تبلیغات و افتراگونی‌های نظام‌مند علیه تشکل‌های جبهه کار، اشاعه خرافه‌پرستی و روحیات بی‌تفاوتی، ایجاد جو سوءظن، خوف و وحشت در جامعه، بخش جدائی‌ناپذیر عوامل تفرقه در جنبش کمونیستی به حساب می‌آیند. اگر رسانه‌های امپریالیستی در سال‌های اخیر به طور مرتب بمباران مناطق مسکونی را مستقیماً از صفحه تلویزیون‌ها نشان می‌دهند، اگر خیل عظیم کشته‌شدگان تجاوزات نظامی امپریالیستی را وسیعاً به نمایش می‌گذارند، اگر به طور مرتب از وجود زندانهای مخفی و دهشت‌های زندان‌های ابو‌غریب عراق و باگرام افغانستان صحبت می‌کنند و زندانیان گوانتانامو را در غل و زنجیر و برانکار در مقابل دوربین‌های تلویزیونی این‌سو و آن‌سو می‌برند، هدف بورژوازی قطعاً نمایش قساوت و بی‌رحمی برای ایجاد خوف و وحشت در دل انسانهاست نه نشان دادن ابعاد زیر پای نهادن حقوق انسانی. خود این امر، یکی دیگر از عوامل بسیار جدی هراس توده‌ها، روگردانی آنها از تشکل‌های انقلابی و کوتاه شدن صفوف جنبش ترقی‌خواهانه به شمار می‌رود.

زیاده‌روی و افراط در تبلیغات مسموم پیرامون "اشتباه بلشویک‌های" اتحاد شوروی را می‌توان یکی از عوامل مهم تشدید تفرقه در جنبش انقلابی به شمار آورد. بورژوازی در این عرصه، تا آنجا پیش رفت که گویا غیر از سوسیالیسم، تمام نظام‌های اجتماعی-اقتصادی، هم کارآمد بوده و هستند و هم در برقراری آنها نه تنها هیچ اشتباه و جنابیتی روی نداده، بلکه، همه امور بی‌کم و کاست، بر وفق مراد آحاد جامعه پیش رفت و فقط این بلشویک‌های "خشن" که در راه کاملاً "هموار و بی‌هیچ گونه مانع و دست‌اندازی" پیش می‌رفتند، به علت "نارکارآمدی" نظریه سوسیالیسم علمی، مرتکب "اشتباهات نابخشودنی" شدند. شکی نیست که همه این تبلیغات، پیش از همه در چهارچوب اقدامات باورشکنانه بورژوازی چنان با وسعت و شدت انجام گرفته و می‌گیرد که زهر این تبلیغات کشنده حتی بانفودترین و قوی‌ترین احزاب کمونیست و کارگری را نیز به تدریج از پای درآورد و در نقطه مقابل، استثمار انسان از انسان، مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و زمین، به طور کلی ماهیت نظام سرمایه‌داری به مثابه ریشه و منبع اصلی مصایب و

مشکلات جامعه بشری را از دستور روز خارج کرد. نکته لایق دقت در همین رابطه این است که کمونیستهای سابق، توان درک "سوسیالیسم واقعاً موجود" را نداشته و از پاسخگویی بر این سؤال روشن عاجز بودند که: آن کدام "اشتباهات بلشویکها" و "ناکارآمدیهای سوسیالیسم علمی" بود که در سایه آنها کمونیستهای اتحاد شوروی توانستند امپراتوری شکست خورده روسیه در جنگ اول جهانی را به رغم مقاومت شدید و کارشکنی‌های بی‌حد و حصر ضد انقلاب داخلی و خارجی، با وجود ویرانی‌های عظیم و خسارت‌های هنگفت انسانی، اقتصادی و علمی -تکنولوژیک جنگ‌های داخلی و جنگ کبیر میهنی، در طول مجموعاً فقط سه دهه سازندگی به یک ابرقدرت جهانی تبدیل سازند؛ بنیان معضلات بزرگ اجتماعی مثل استثمار انسان از انسان، بیکاری و بی‌مسکنی -منشای تمام مفاسد اجتماعی را به طور ریشه‌ی براندازند؟! همین گروه کمونیستهای پیشین به اندازه وینستون چرچیل، دشمن خونی کمونیستها و عدالت اجتماعی هم نتوانستند عظمت کار بلشویکها را درک نمایند. چرچیل گفت: **"ستالین (بخوانید: بلشویکها) روسیه را با خیش تحویل گرفت و با بمب اتم تحویل داد"**.

همانطور که گفته شد، تفرقه اولین، مخوفترین و مهلکترین عامل ناکامی‌های احزاب کمونیست و کارگری به شمار می‌رود. در دوره معاصر، جنبش کمونیستی کارگری جهان، از جمله ایران، به لشکر شکست خورده و پراکنده‌ای می‌ماند که بسیاری از بهترین کادرهای آن از روی ناآگاهی و یا عمد، به جبهه سرمایه پیوسته و همسنگران پیشین خود را آماج تیرهای زهر آگین خود قرار داده‌اند. بخش دیگری نیز که در جبهه کار باقی مانده‌اند، اگر چه همچون تک‌تیراندازان زبردست، در اینجا و آنجا سرسختانه مقاومت می‌کنند اما، همه این مقاومت‌ها صرف‌نظر از مواردی بسیار دقیق، عمدتاً به خاطر پراکنده‌کاری و ناهماهنگی، اساساً تکراری و غیرتخصصی، تأثیر مهمی هم به جای نمی‌گذارد.

یکی دیگر از بدترین آفات و عوامل تفرقه در جنبش کمونیستی، حضور گسترده روشنفکران متزلزل در آن است که اغلب خود را همه‌فن‌حریف و در مرکز ثقل عالم تصور می‌کنند. این گروه، که کلمات کار و کارگر، فقر و استثمار را یا از دهان این و آن شنیده‌اند و یا بعضاً در برخی کتابها و نوشته‌ها خوانده‌اند، معمولاً افکار، اندیشه‌ها و گرایش‌های طبقات بورژوازی و خرده‌بورژوازی و حتی برده‌داری و فئودالی را نیز همراه خود به درون جنبش کارگری وارد نموده، مثل خوره به جان آن می‌افتند.

در بررسی علل و عوامل تفرقه و ضعف نیروهای مؤثر در تکامل اجتماعی، نمی‌توان عامل فقر و گرسنگی مزمن توده‌های خلق، فشارهای مداوم اقتصادی بر آنها و تشکیل ارتش عظیم بی‌کاران در جامعه سرمایه‌داری را نادیده گرفت. علل و عوامل مذکور در واقعیت خود، یکی از عوامل اصلی کوتاه شدن صف نیروهای مردمی و مهمترین مانع در روی آوردن توده‌های کار و زحمت به سوی تشکلهای کمونیستی -کارگریست. واضح است که نظام سرمایه‌داری بخش اصلی توده‌های خلق را در وضعیت گرسنه، نیمه‌گرسنه و محتاج به نان شب نگه داشته و چنان از رمق انداخته است، که فکر تأمین معاش عائله، دوندگی از بام تا شام به خاطر تأمین فقط مایحتاج اولیه زندگی، ترس از بی‌کاری و خطر دائمی بی‌کار شدن شاغلان، آنها را از نفس انداخته و بسیار طبیعی است که در چنین شرایط سختی، گرسنگان و نیازمندان به نان شب، در اندیشه ارتقاء آگاهی و دانش طبقاتی، تشکلیابی و فعالیت‌های سیاسی -اجتماعی نخواهند بود. این یک امر بدیهی است که هر تشکل سیاسی بدون اعتقاد عملی و راسخ به اصل جاودانه و خدشه‌ناپذیر برای هر زمان و هر دوره تاریخی **"چاره رنجبران، وحدت و تشکیلات است"** و بدون حضور زنده و فعال در میان توده‌های خلق، بدون اتکاء به آنها و بدون سازماندهی مبارزات عمومی مردم حول مطالبات و خواسته‌هایشان، طبعاً نمی‌تواند در انتظار سرنوشتی بهتر از سرنوشت ناگوار اپوزیسیون چپ ایران در سالهای اخیر باشد. دقیقاً، در نتیجه عدم درک همین واقعیت است که اغلب به اصطلاح تشکلهای سیاسی امروزی ایران که در **مهاجرت اجباری** به سر می‌برند، چشم انتظار

آنند که در رکاب نیروهای نظامی امپریالیسم به کشور بازگردند. اگر مخالفان رژیم اسلامی در انتظار آنند که مردم کشور انقلاب عظیمی را به پیروزی رسانده و اعلام کنند که همه چیز آماده است و فقط منتظر بازگشت رهبران از مهاجرت و به دست گرفتن اداره امور کشور هستند، باید قبول کرد که در عالم خیال سیر می‌کنند و یا اگر منتظراند که رژیم اسلامی اظهار ندامت نموده و اعلام کند: مهاجران محترم! به میهن خویش برگردید، دفتر دستک خود را دایر کرده و آزادانه برای سرنگونی ما فعالیت کنید، این هم جزو توهم و آرزوهای دست نیافتنی، چیز دیگری نیست.

آیا می‌توان بر تفرقه و پراکندگی نقطه پایان گذاشت؟

البته که می‌توان و هیچ مانعی هم نمی‌تواند سد راه تکامل اجتماعی باشد مشروط بر این که، اگر همه کمونیستها و به طور کلی همه مبارزان جنبش کارگری - کمونیستی واقعاً مصمم به برقراری عدالت اجتماعی، باورمندان به آشنی‌ناپذیری تضاد طبقات استثمارشونده و استثمارگر در یک سازمان پیکارگر طبقاتی گرد هم آیند، اگر شیوه‌های مبارزه مستقل خود را معین کرده، در مناسبات بین کار و سرمایه، در رابطه بین تابع و متغیر، در نقش تابع، ایفای نقش ننموده و همچنان راهکارهای دیکته‌شده بورژوازی را راهنمای عمل خود قرار ندهند، قطعاً می‌توانند بر تفرقه و پراکندگی در صفوف خود نقطه پایان گذاشته و بر اردوی سرمایه‌داری و استثمار فائق آیند. این یک واقعیت غیر قابل انکار است و روند تعرض بورژوازی به دستاوردهای کارگران و زحمتکشان طی دو دهه اخیر نیز نشان می‌دهد، نه امروز و نه هیچ زمان دیگر، جنبش کمونیستی - کارگری بدون اتحاد و اتفاق نه تنها نمی‌تواند از طریق انتخابات "آزاد"، "دموکراتیک" و "شفاف" بورژوائی، به ساختن جامعه عادلانه نائل شود، حتی نمی‌تواند از داشته‌های زحمتکشان که در روند مبارزات سخت به دست آورده است، حراست نماید. افزایش شمار بیکاران جهان، قانونی کردن کاهش میزان دستمزدها، حقوق بازنشستگی و خدمات اجتماعی، بالا بردن سن بازنشستگی و ساعات کار هفتگی بخشی از دستاوردهای مبارزاتی زحمتکشان بود که امروز در اثر تعرض گسترده امپریالیسم از دست رفت. انتخابات "آزاد"، "دموکراتیک" و "شفاف" بورژوائی راهکاریست برای نفی تضادهای طبقاتی، و سازندگان سوسیالیسم هیچ گاه از صندوقهای انتخابات - این جعبه‌های جادویی بورژوائی در نمی‌آیند. از درون آنها برلسکونی‌ها و سارکوزی‌ها، پوتین‌ها و مرکل‌ها، کلینتن‌ها و بوش‌ها، رفسنجانی‌ها و احمدی‌نژادها و در همه حال، از این دست مزدبگیران شرکتهای فراملیتی و کمپانیهای اسلحه سازی در می‌آیند. نمایندگان وال استریت و دیگر بازارهای بورس، حقوق بگیران بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در می‌آیند. اگر مردم به درون این جعبه‌ها "کبوتر" هم بریزند، مطمئناً شعبده‌بازان امپریالیسم "خرگوش" از آنها در می‌آورند. سوسیالیسم از طریق سازماندهی بخش آگاه طبقه کارگر در یک سازمان واحد سیاسی، با تشکیل شوراهای انتخابی کارگران، دهقانان و سایر زحمتکشان فکری و یدی افشار و طبقات فرودست جامعه حول خواسته‌های طبقاتی و صنفی آنها ساخته می‌شود. ساختن جامعه عادلانه بدون لغو مالکیت خصوصی بر مؤسسات تولیدی و زمین، بدون ملی کردن ثروت‌های ملی و بدون تغییر بنیادی در مناسبات تولیدی و اعمال کنترل خلقی بر تولید چیزی جز وهم و خیال نیست. این همان نکته کلیدی است که با انتخابات بورژوائی منافات دارد. به فرض محال، اگر جدی‌ترین حزب کمونیست برنده انتخابات بورژوائی هم بشود، به هیچ وجه نمی‌تواند مالکیت خصوصی و استثمار انسان از انسان را لغو نموده، ثروت‌های طبیعی کشور را ملی سازد. فقط مبارزه متشکل زحمتکشان می‌تواند استبداد سرمایه را در هم شکند.

به تحقیق و با اطمینان می‌توان گفت: مبارزه غیرسازمانیافته، خارج از چهارچوب تشکیلاتی، هیچ کمکی به آزادی کار از قید سرمایه نخواهد کرد. به گفته لنین: بهترین برنامه‌ها بدون داشتن تشکیلاتی که آن را به اجرا درآورد، جز

سخنان زیبا چیزی نیست. لنین همیشه تأکید می‌کرد که هر حزب سیاسی بر روی "سه پایه عظیم" استوار است: برنامه، تاکتیک و تشکیلات. هر گاه یکی از این سه تکیه گاه ناکارآمد از آب درآید و از بین برود، حزب نیز خودبه خود در هم می‌ریزد. بنابراین، وحدت و سازمانیابی سپاه پراکنده کار، عاجل‌ترین و مبرم‌ترین وظیفه جنبش برای امروز و هر زمان دیگری به حساب می‌آید.

آری! امروز نیروی به لحاظ کمی نسبتاً گسترده و در عین حال، پراکنده چپ ایران، صرف‌نظر از دل‌بستگی‌ها و وابستگی‌های سازمانی، باید خود را برای نبردهای آینده نزدیک آماده کند، باید هرچه زودتر از نو و مطابق با نیازهای مبارزاتی دوران حاضر سازمان یافته و کارپایه‌ی عملی را برای اتحاد همه نیروهای باورمند به سوسیالیسم تدوین نماید.

این نوشتار نه حرف تازه‌ای است و نه حرف آخر. بلکه تکرار برخی بدیهیات و یک یادآوری، پیام و هشدار مجدد است به همه آن تشکلهای، سازمانها و شخصیت‌های انقلابی منفرد که علی‌رغم اعتقاد راسخ به سوسیالیسم علمی و باور عمیق به اهمیت و ثمربخشی جدی کار تشکیلاتی، همچنان به پراکنده‌کاری ادامه می‌دهند. هنوز جای امیدواری است که احزاب و سازمانهای سنتی چپ، به دور از هر گونه تنگ‌نظری و تعصبات سازمانی، با یک بازنگری عمیق به اهمیت کار تشکیلاتی، ضمن تقویت تعامل و هماهنگی بین هم، در راستای اتحاد بزرگ و در راستای تجمیع نیروهای پراکنده، اما پایبند به مبانی سوسیالیسم علمی حول اصول مشخص برنامه‌ی، تشکیلاتی و تاکتیکی، با ستراتیژی مشخص سوسیالیستی، گامهای عملی بردارند.

آری! اگر باورمندان سوسیالیسم علمی واقعاً به سرنوشت مردم و زحمتکشان میهن ما و جهان دل بسته‌اند، اگر می‌خواهند به حاکمیت یک درصدها، پایان دهند و مبارزه سپاه کار علیه اردوی سرمایه به برقراری سوسیالیسم فراروید، برآستی، محکوم به دور هم جمع شدن هستند! برآستی جز وحدت و تشکیلات، هیچ چاره دیگری ندارند!

۱۹ آذر [قوس] ۱۳۸۹